

جنگ‌های بنیادگرایانه و سرمایه‌دارانه علیه زنان

شهرزاد مجاب

برگردان: رفعت فروزان

بوده‌اند. من معتقدم که جنبش ضد جنگ در اینجا، یعنی کانادا و سایر کشورهای غربی گرایشی دارد مبنی بر نادیده گرفتن ذات جنس‌گرایانه این جنگ و هم‌چنین گرایشی در نادیده گرفتن نقش مذهب در شیوه عمل وحشیانه عناصر و عوامل زن ستیز. جنبش ضد جنگ تمایلی به درک خصلت زن ستیزانه سرمایه‌داری و بنیادگرایی ندارد. جنبش ضد نژادپرستی که بدرستی نگران حملات نژادپرستانه علیه مسلمانان و مردم خاورمیانه و انجمن‌های آنها در کاناداست، با این حال از محکوم کردن نژادپرستی و زن ستیزی مذهبی ناتوان است. سکوت در مقابل مردسالاری و زن ستیزی یک نقطه ضعف جدی است. اجازه بدهید این موضوع را بیشتر باز کنم.

بسیاری از ما این ادعای ساده‌انگارانه که این جنگ، جنگ بین تمدن و بربریت، بین آزادی و خودکامگی، بین دموکراسی و استبداد است را رد می‌کنیم. می‌دانیم که این تفسیر و برداشت از واقعیت نه تنها ساده‌انگارانه است، بلکه تنها در خدمت سیاست جنگ طلبی، امپریالیسم و سلطه‌گرایی است. براساس این نوع تبلیغات، تنها دو اردوگاه بشدت قطبی شده با تضادهای عمیق وجود دارند: در یک اردو، ایالات متحده و تمامی «دنیای آزاد» و در اردوی دیگر بنیادگرایان اسلامی، بن لادن، رژیم طالبان و حامیان او در حالی که چپ این ساده‌سازی و نمایش غلط از واقعیت را محکوم می‌کند، اما در مورد آلترناتیوها آنچه ارائه می‌شود از تأکید و وضوح کافی برخوردار نیست. به باور من، تأکید بر این نکته حائز اهمیت است که این دو نیرو، یعنی دولت آمریکا و بنیادگرایی اسلامی دو قطب متضاد نیستند، در دو سوی مخالف این کشمکش قرار نگرفته و متضاد هم نیستند. از نگاه تاریخی و سیاسی، بنیادگرایی اسلامی و سرمایه‌داری غرب همزیستی دارند و نه تضاد. این دو همزیستی دارند و از این همزیستی بطور متقابل بهره‌مند میشوند. بهمان اندازه که برده‌داری و سرمایه‌داری و یا دموکراسی و تبعیض نژادی در طول سه قرن در ایالات متحده همزیستی داشتند.

بنیادگرایی اسلامی و سرمایه‌داری با هم همزیستی دارند، وابسته به هم هستند، منطبق و مقارن با هم، لازم و ملزوم هم هستند و با هم تبانی و سازش دارند. اما در همین حال یک صف‌بندی واقعی در سطح جهانی وجود دارد. یک قطب بندی، تضاد و کشمکش بین دو اردو وجود دارد. یک اردو، راست افراطی است شامل: نژادپرستان افراطی که خانه‌های پناهندگان و مهاجرین را در آلمان و یا بریتانیا به آتش می‌کشند؛ بنیادگرایان مسیحی که کلینک‌های سقط جنین را منفجر و پزشکان آن را در آمریکا و کانادا ترور می‌کنند؛ گروه‌هایی مثل تروریست‌های شهر اوکلاهما؛ کولاس کلان‌ها و نئونازی‌هایی که تا دندان مسلح هستند. و باز در همین اردو بنیادگرایان اسلامی را می‌بینیم نظیر رژیم طالبان و یا حاکمان در ایران؛

چندین ماه از حملات تروریستی علیه مردم ایالات متحده گذشت. مطالب بسیاری پیرامون این تراژدی و پیامدهای آن گفته و نوشته شده است. واقعه یازدهم سپتامبر شبکه تضادهایی که جهان ما را برپا می‌دارند را به گونه‌ای حاد به موضوع تأمل و بررسی تبدیل ساخته است. دولت بوش دومین جنگ مهم در دوران پس از جنگ سرد را براه انداخته است. اولین جنگ مهم دوره پس از جنگ سرد، حدود ده سال پیش علیه عراق آغاز شد. از زمان شروع دومین جنگ مهم این دوران که در افغانستان به راه افتاد، هزاران نفر کشته شده‌اند و هر روزه تعداد بسیاری جان خود را از دست می‌دهند و یا در آستانه گرسنگی و قحطی قرار دارند؛ حتی اخبار رسانه‌های متعارف علیرغم سانسور شدید و یا خود سانسوری رایج در آنها از یک فاجعه صحبت می‌کنند. خانواده‌ها فرزندان‌شان را می‌فروشدند و فحشا بیداد می‌کند. البته قصد من پرداختن به انتشارات و گفته‌های رسمی و یا مطالب دور از واقعیت رسانه‌های خبری رسمی در انعکاس غیرواقعی جنگ نیست. ضمن اینکه اجباراً و بعنوان شروع بحث اشاره‌ای به گفتمان‌های رایج خواهیم داشت، تلاش خواهیم کرد ملاحظاتی انتقادی در مورد دیدگاه‌های سیاسی فعالینی که مخالف جنگ و نژادپرستی و نگران نقض آزادی‌های مدنی هستند، داشته باشم. زمان آن فرارسیده است که مواضع کسانی را که در جناح چپ هستند، از درون به نقد و بررسی کشید.

حملات تروریستی و جنگ جاری، بسیاری از تضادهای نظم نوین جهان سرمایه‌داری را برجسته و آشکار کرده است. با وجودی که این تضادها همه جانبه هستند و در نتیجه تحلیل و دریافتن آنها قاعدتاً باید راحت باشد، معهداً مباحث پیرامون آنها به صورت کلی‌گویی‌های افسانه‌ای درمی‌آیند. اگر اغلب انسان‌های روی کره زمین هیچ آگاهی در مورد افغانستان نداشتند، حالا اکثریت مردم آنچه را که هرگز ندیده بودند، مشاهده می‌کنند؛ و آن نابودی انسانها و منابع این کشور است. اگر اغلب مردم چیزی در مورد ارباب زنان در افغانستان بوسیله طالبان نمی‌دانستند، حالا تصاویر زنان را که بیرحمانه در «برقع» پیچیده و پنهان شده‌اند بر صفحه تلویزیون می‌بینند. قدرت گرفتن طالبان در افغانستان برای زنان افغان یک فاجعه بود. زنان افغان در اوج تنهائی در مقابل این بیدادگری ایستادگی کردند. و تنها اخیراً رسانه‌های خبری مطالبی در مورد RAWA (انجمن انقلابی زنان افغان) و سایر گروه‌های سکولار زنان افغان انتشار می‌دهند، در حالی که مطبوعات زنان افغان در تبعید بطور مداوم گزارش‌هایی از شرایط رنج آور و طاقت‌فرسای زنان افغانستان منتشر می‌کردند. ایالات متحده در بقدرت رساندن هیولای زن ستیز طالبان نقش محوری داشت. (از جمله مطالب در این خصوص می‌توانید مراجعه کنید به: دیورا الیس، سال ۲۰۰۰ و نیول اند نیول، سال ۱۹۸۱)

میدانیم که همه جنگ‌های معاصر، جنگ‌های مردسالارانه (پدرسالارانه)

یهودیان فوق ارتدکس را که مدافع برده‌داری زنان و ریشه‌کن کردن و بی‌خانمان ملت فلسطین هستند؛ و باز در همین اردو، سلطه سرمایه‌داری جهانی را می‌بینیم که فقر می‌آفریند و هر روزه ۳۵۰۰۰ کودک را قربانی می‌کند و یا انحصارات صنایع نظامی را که تنها در سال ۲۰۰۰ در حدود ۸۰۰ میلیارد دلار تجارت اسلحه داشته است و بازارهای اسلحه ایجاد می‌کند و جنگها را براه می‌اندازد. تمام اینها در یک اردو قرار دارند. و در اردوی دیگر اکثریت مردم دنیا ایستاده‌اند که با تهدید خطر گرسنگی، بیکاری، فقر، فحشا، جنگ، کشتار عمومی، نسل‌کشی، جنس‌کشی، نابودی محیط زیست و نظام‌های دیکتاتوری دست به گریبان هستند. و این اردو همه را در برمی‌گیرد چه در غرب و چه در شرق.

و اما قدرت‌های بزرگ در کجای این جهان قطبی شده ایستاده‌اند؟ شیوه اقدام قدرتهای مهم غربی بسیار روشن‌تر است. این دولتها بطور عام در مقابل جنبشهای اجتماعی که در تلاش برای کسب عدالت، آزادی، برابری و دموکراسی هستند، می‌ایستند. اگر شکلی در مورد رابطه همزیستی بنیادگرایی اسلامی و قدرتهای غربی وجود داشته باشد، تاریخ رابطه ایالات متحده با دولتهای اسلامی نظیر ایران، عربستان سعودی، پاکستان و افغانستان چنین شک‌هایی را زائل خواهد کرد. (طارق علی ۲۰۰۲). ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه با گروههای اسلامی چه از نوع بنیادگرا و غیر بنیادگرا در کسب دو هدف اساسی و مهم سازش کرده‌اند.

یکی از این دو هدف مهم بکارگیری اسلام علیه جنبشهای اجتماعی برای دموکراسی، استقلال و سوسیالیسم در شمال آفریقا، خاورمیانه، آسیای مرکزی و جنوب آسیاست. بعنوان مثال یکی از جدی‌ترین تعرضات آنها علیه مبارزه برای دموکراسی، حمایت از گروههای اسلامی در جریان انقلاب ضد سلطنت سال ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) در ایران بود. ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه در هراس از احتمال قدرت گرفتن چپ‌گرایان، سوسیالیست‌ها و دموکراتها در ایران، آنگاه که نتوانستند مانع از سقوط رژیم شاه بشوند، بطور مسقیم و غیرمسقیم خمینی را مورد حمایت قرار دادند. قدرت گرفتن نیروهای چپ در ایران می‌توانست باعث تقویت مبارزات انقلابی در تمامی منطقه خاورمیانه بشود، درست مثل ملی کردن و خلع ید شرکتهای انگلیسی از صنایع نفت ایران که در دهه ۱۹۵۰ باعث بی‌ثبات شدن بقیه دولتهای دست‌نشانده غرب در آن منطقه شد. همین سیاست می‌تواند توضیح‌گر اقدام کودتائی ایالات متحده علیه دولت برگزیده مردم به نخست‌وزیری دکتر مصدق در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) و بازگرداندن دوباره شاه به قدرت باشد.

دومین هدف مهم بکار گرفتن اسلام علیه اتحاد شوروی در دوران جنگ سرد بود. در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) غرب برای جلوگیری از گسترش نفوذ اتحاد شوروی در ایران و منطقه، مدافع بقدرت رسیدن اسلام در ایران بود. این بخشی از پروژه آمریکا برای ایجاد کمربند سبز یا یک هلال اسلامی در حاشیه مرزهای اتحاد شوروی سابق بود. این هلال می‌بایست ایران را از «کمونیسم» نجات داده و احیاء افکار و تمایلات مذهبی را در جمهوریهای آسیای مرکزی و آذربایجان اتحاد شوروی ترغیب نماید. چند ماه بعد از بقدرت رسیدن خمینی، دولت جدید طرفدار شوروی در افغانستان، خواهان حمایت نظامی شوروی شد و نیروهای نظامی شوروی در ماه دسامبر ۱۹۷۹ (۱۳۵۸) وارد افغانستان شدند. و این آغاز جهاد اسلامی علیه اتحاد شوروی و رژیم طرفدار او در افغانستان بود. ایالات متحده مشکلی با این جهاد نداشت، از آن جهاد حمایت مالی کرده و خود بعنوان یک نیروی غیرمذهبی سرمایه‌دار، در این جنگ مذهبی مشارکت فعال کرد. پاکستان، عربستان سعودی، دولتهای خلیج، ایران، ایالات متحده و مسلمانان همگی شرکای جنگی بودند که مردم و کشور افغانستان را به نابودی کشاند. هیولاهائی موسوم به طالبان، نیروهای ائتلاف شمال در افغانستان، بن لادن و دولتهای غربی همگی محصولات این ائتلاف مقدس بودند.

اگر چه چپ از این تاریخچه آگاهی دارد، اما این واقعیت را به روشنی دریافته است که پیکان حمله اصلی بسیاری از نیروهای اسلامی به سوی مردم خاورمیانه و بویژه زنان، دمکراتهای غیر مذهبی و کمونیستها نشانه رفته است. واپس‌گرایان اسلامی خواهان قدرت سیاسی هستند، و برخی از آنها همانند خمینی و طالبان در تلاش برای صدور سلطه وحشت‌آور خود به سایر کشورهای منطقه هستند. هیچ نقطه اشتراک یا تقابلی بین منافع واقعی ملت‌های خاورمیانه و گروههای واپس‌گرای اسلامی وجود ندارد. هیچ نقطه اشتراک هر چند ناچیزی بین بنیادگرایی اسلامی با اسلام سیاسی و منافع زنان منطقه وجود ندارد. جنبشهای دانشجویی، زنان و جوانان ایران از سالها پیش خواهان جدائی دین از دولت بوده‌اند. آنها نه تنها علیه رژیم اسلامی، بلکه علیه مذهب رسمی که زنان را سنگسار کرده و هم‌جنس‌گرایان زن و مرد را محکوم به مرگ می‌کند مبارزه کرده‌اند.

مخالفت چپ با جنگ، بهترین بخش از جنبش سنتی طرفدار صلح است. تصور اینکه این جنگ چه مصائبی را بدنبال خواهد داشت، چندان دشوار نیست. چپ عواقب و پیامدهای جنگ اول خلیج فارس را پیش‌بینی کرده بود و وقایع ده ساله بعد از جنگ، همان نگرانیها را اثبات کرد. بهرحال این مسئله مهم را نمی‌توان نادیده گرفت که بین واپس‌گرایان اسلامی و ملت‌های خاورمیانه یک شکاف عظیم و دره‌ای پر نشدنی قرار گرفته است. مردم خاورمیانه هم از حکومت‌های جابرائه خود و هم از دولتهای غربی حامی این حکومتها رنج می‌برند. ایالات متحده در نظر دارد که رژیم طالبان را با یک رژیم دست‌نشانده دیگر اسلامی و یا غیراسلامی تعویض کند.

موضوع دیگری که این مباحث را پیچیده می‌کند، حملات نژادپرستانه‌ای است که علیه عربها، مسلمانان و کسانی که تصور می‌شود به یکی از این گروهها متعلق هستند، صورت می‌گیرد. نسخه تجویز شده از سوی دولتها عبارتست از گفتگوها و مناظره‌های تلویزیونی، اعلامیه‌ها و کنفرانس‌ها، نامه به سردبیران نشریات و امثال آن، است، با این هدف که به اصطلاح اسلام خوب را از اسلام بد متمایز کند. اسلام تروریسته بد است و مابقی آن خوب. این موضوع حتی باعث شده که امامان مساجد و روحانیون مسلمان به مدارس غیرمذهبی دعوت شوند تا به دیگران آموزش دهند که اکثریت مسلمانان، مسلمانان خوبی هستند.

ما هم باید با انواع تبعیض علیه مسلمانان مخالفت کنیم، اما نباید اهرم فشار افسار گسیخته مسلمانان بنیادگرا علیه مردم خاورمیانه و بویژه زنان را نیز فراموش کنیم. من معتقدم که تبلیغات روی پاسیفیسیم اسلام و یا همکاری اسلام با مسیحیت و یا با دنیای متمدن، بیهوده است. گرچه این آموزشها فی‌الذمه زیان‌آور نیستند، اما نمی‌تواند با مشکل نژادپرستی برخورد کند.

به اعتقاد من، راه مؤثرتر در برخورد با نژادپرستی و جنگ، برخورد با همان نقاط مشترک و شیرازه‌هایی است که بنیادگرایی اسلامی را با اعمال قدرت و سلطه سرمایه‌داری پیوند می‌دهد. شاید این موضوع کمی روشن‌تر شود اگر توجه کنیم که چگونه بنیادگرایی و سرمایه‌داری در این خصوصیات دارای اشتراک هستند: هر دو خصلت پدرسالارانه، نظامی‌گری، استبدادی، امپریالیستی و زن‌ستیزانه دارند. هم‌چنین هر دوی آنها فرهنگ خشونت را گسترش داده و می‌پروراند؛ بنیادگرایان اسلامی همه مردم را به شاهدان اعدام انسانها و سنگسار شدن در انتظار عمومی بدل می‌کنند. نوع رفتار با زنان در افغانستان باید بعنوان تجاوز به حقوق همه انسانهای روی زمین تلقی شود. برخی فعالین چپ با توسل به تئوری نسبیت فرهنگی و انواع منش‌های پسامدرن ظلم و ستم در حق زنان را زیر لوای احترام و ویژگی‌ها و تفاوت‌های قومی فرهنگی نادیده گرفته و یا توجیه می‌کنند. من معتقدم که این موضع‌گیریها زن‌ستیزانه است. چگونه میتوان به فرهنگی احترام گذاشت که زنان را به بردگی می‌کشاند؟

سازمانهای مدافع حقوق بشر کجا هستند؟ دولتهائی که ادعا می‌کنند دمکرات هستند در اینمورد چه کرده‌اند؟ ما با یک جنایت در حق تمام بشریت مواجه هستیم. قربانیان این جنایت زنان هستند. اما حق برخورداری از زندگی، همه ما را، چه زن و چه مرد، مسئول می‌داند. نسل کشی زنان در افغانستان باید متوقف شود. ما از مرگ به تنگ آمده‌ایم. ما زنان موهبت زندگی را به دنیا عرضه می‌کنیم و خود نیز خواهان زندگی و حق حیات هستیم.»

من معتقدم که جنبش چپ به تهور، شجاعت و اراده و درک عمیق این زنان اروگنه‌ای نیاز دارد. این گونه است که میتوان مرز بین ستمگران و ستمدیدگان را جدا کرد. و این گونه است که ستم‌دیدگان دنیا می‌توانند علیه بنیادگرایی و سرمایه‌داری متحد شوند.

پانوشته‌ها:

۱. این مقاله براساس سخنرانی من در دانشگاه تورنتو در ۱۲ نوامبر سال ۲۰۰۱ تهیه شده است.
۲. نوشته‌ها و منابع بسیار وسیع و متنوعی در مورد تاریخ جنبش زنان در خاورمیانه وجود دارد. برای پیش‌درآمدی به این آثار پر بار مراجعه کنید به جوزف (سال ۲۰۰۲)، و برای ایران، کشوری که بطور گسترده در آن مطالعه و تحقیق کرده‌ام مراجعه کنید به مجاب و هزبری (سال ۲۰۰۰).

منابع:

- Ali, Tariq. Clash of Fundamentalism: Crusade, Jihads and Modernity. UK: W. W. Norton and Co. Inc. 2002.
- Ellis, Deborah. Women of the Afghan War, Westport, Ct: Praeger, 2000.
- Joseph, Suad (ed.) [with a Forward by Deniz Kandiyoti] Gender and Citizenship in the Middle East, Syracuse, New York: Syracuse University Press, 2000.
- Mojab, Shahrzad and Afsaneh Hojabri (eds.). Women of Iran: A subject Bibliography. Cambridge, MA: Iranian Women's Studies Foundation, 2000.
- Mojab, Shahrzad and Afsaneh Hojabri (eds.). Two Decades of Iranian Women's Studies in Exiles: A Subject Bibliography [in Persian]. Cambridge, MA: Iranian Women's Studies Foundation, 2000.
- Newell, Nancy Peabody and Richard S. Newell. The struggle for Afghanistan, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1981.

تاریخچه فمینیسم و جنبشهای زنان در خاورمیانه به یک قرن می‌رسد^(۱). در سال ۱۹۰۹ (۱۲۸۸) یکی از اعضای پارلمان (مجلس) ایران دادخواستی در مورد حق رأی زنان به مجلس آورد. این خبر در مطبوعات روز بریتانیا منتشر شد و همان موقع یک آمریکائی مقیم تهران گفته بود که ایران در حمایت از حقوق زنان از غرب پیشی گرفته است. جنبش‌های زنان در خاورمیانه عمدتاً غیرمذهبی بوده‌اند. در مقابل تلاشهای جاری برای معرفی اسلام بعنوان یک دین فمینیستی یا دینی بی‌ضرر به زنان، چپ باید از غلتیدن به چنین تصویر غلطی اجتناب کرده و به جنبش بین‌المللی زنان بعنوان یک قطب و محور همگرایی و مسیر واقعی برای مبارزه مشترک غرب و شرق بنگرد. پدرسالاری یک معضل جهانی است و مقاومت در مقابل آن نیز جهانی است. مبارزه علیه نژادپرستی و نئوفاشیسم تنها زمانی میتواند موفقیت آمیز باشد که بر پایه‌های محکم جنبشهای اجتماعی نظیر مبارزات زنان علیه بنیادگرایی مذهبی و غیرمذهبی هدایت شود. آنچه که من پیشنهاد می‌کنم نه غیرممکن است و نه ناشی از توهم.

سه سال پیش گروهی از زنان اروگنه به ما نشان دادند که چگونه برای ساختن دنیای نوین مبارزه کنیم. گرچه آنها اطلاعات زیادی در مورد اوضاع افغانستان نداشتند، اما میدانستند رژیم طالبان با زنان افغان چه رفتاری دارد و تصمیم گرفته بودند در حمایت از زنان افغانستان دست به اعتراض بزنند. آنها به میدان مرکزی شهر میدان کاکاپخا رفته و لباسهایشان از تن در آورده و با بدنهای عریان تظاهرات کردند. برهنه در انظار عمومی ظاهر شدن برخلاف فرهنگ آنهاست، اما آنها برای بیان خشم خود و اعلام حمایت از زنان افغان دست به این اقدام زدند. و این هم بخشی از اطلاعاتی این زنان معترض است (لاریابلیکا، مونته ویدئو، سال یازدهم، ۹ فوریه ۱۹۹۹ • شماره ۳۷۶۸): «زنان آمریکای لاتین نمی‌توانند آنچه را که از سال ۱۹۹۶ و از زمان روی کار آمدن طالبان به خاوران افغان می‌گذرد، نادیده بگیرند. یک بار دیگر می‌بینیم که قربانیان این اقدامات دیوانه‌وار بنیادگرایانه زنان هستند. زنان که تبدیل به گروگانهای در خانه شده‌اند، تمام حقوق خود را از دست داده‌اند. آنهائی که کشته نشده‌اند، ترجیح می‌دهند که خود بمیرند، چرا این تنها شکل آزادی برای آنهاست. چند زن دیگر باید بمیرند تا دنیا واکنشی نشان دهد؟»

منتشر شد

اسرائیل، فلسطین (حقایق درباره یک گشمشک)

الن گرش

مترجم = بهروز عارفی

انتشارات خاوران

چاپ اول، پاریس زمستان ۱۳۷۹

Khavaran

49 rue Defrance - 94300

Vincennes - France

Tel: 0143989919

Fax: 0143989917

E.mail: Khavaran@wanadoo.fr

«ترجمه‌ی فارسی این کتاب در اوضاعی که برای مردم فلسطین سرنوشت‌ساز است منتشر می‌شود. امروز نه تنها از چشم‌انداز «صلح» خبری نیست، بلکه ارتش اسرائیل همان یک پنجم از سرزمین تاریخی فلسطین را هم که قرار است دولت فلسطین در آن برپا شود به اشغال نظامی در آورده و در ویرانی آن هر چه توانسته انجام داده است.»

از یادداشت مترجم